

ناتوانش زودتر از مزدلفه - مشعرالحرام - به منی گسیل فرمود.

فضل بن دکین از سفیان بن عیینه از عبیدالله بن ابی یزید ما را خبر داد که می گفته است \* از ابن عباس شنیدم می گفت من و مادرم از افراد ضعیف بودیم و من هم از کسانی بودم که پیامبر(ص) در شب مشعر آنان را همراه خویشاوندان ناتوان خود زودتر به منی روانه فرمود. و همو، از سفیان، از سلمة بن کَهِیل، از حسن عُرَنی، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است \* ما را که گروهی از نوجوانان خاندان عبدالمطلب بودیم شب مشعر رسول خدا(ص) سوار بر چند خر به منی روانه فرمود و درحالی که با دست خود ملایم بر زانوهای ما می زد فرمود پسرکاتم! تا آفتاب ندمیده است رمی جمره نکنید.

محمد بن عمر واقدی، از افلاح بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عمه اش عایشه ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) سخن از صفیه دختر حبیبی - همسر خود - به میان آوردند، گفته شد گرفتار عادت ماهیانه شد، فرمود در این صورت ما را معطل خواهد کرد؟ گفتند نه که از مشعر به منی رفته است - وقوفش را انجام داده است - فرمودند در این صورت چیزی نیست.

و همو، از ابن ابی ذئب از صالح آزاد کرده و وابسته تومة از ابوهریره ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا در حجة الوداع به همسرانش فرمود «پس از این حج خانه نشینی خواهد بود» گوید، همسران رسول خدا(ص) پس از آن حضرت حج می گزاردند جز سودة دختر زمعه و زینب دختر جحش که آن دو گفتند پس از رحلت رسول خدا هیچ مرکبی ما را حرکت نخواهد داد.

و همو از عبدالله بن جعفر از عثمان بن محمد اخنسی از عبدالرحمان بن سعید بن یربوع ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) در حجة الوداع به همسران خویش فرمود «همین حج است و سپس خانه نشینی است».

و باز همو از عبدالله بن جعفر، از محمد بن ابی حرمله از عطاء بن یسار ما را خبر داد که پیامبر(ص) به همسران خود فرموده است «هریک از شما که از خدای بترسد و کار زشت آشکاری انجام ندهد و بر بوریای خویش بنشیند همو در جهان دیگر هم همسر من خواهد بود.

و همو، از حماد بن زید و عدی بن فضل از هشام از ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* سودة دختر زمعه همسر پیامبر می گفت من حج و عمره گزارده ام و از این

پس همانگونه که خدایم فرمان داده است در خانه خود می نشینم، واقدی می گفت سؤده بانوی نیکوکاری بود و همان گفتار رسول خدا را که فرموده بود «همین حج است و سپس خانه نشینی خواهد بود» به کار بست و پس از رحلت رسول خدا تا هنگامی که درگذشت حج نگزارد.

واقدی، از موسی بن یعقوب زَمعی از عمه اش از مادر عمه اش<sup>۱</sup> ما را خبر داد که می گفته است: \* زینب دختر جحش - همسر دیگر رسول خدا - هم پس از حجی که همراه آن حضرت گزارد تا هنگام مرگ خود که به سال بیستم هجرت و روزگار خلافت عمر بود حج نگزارد.

و همو، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز از سلیمان بن بلال از ربیعه بن عبدالرحمان از ابوجعفر ما را خبر داد که می فرموده است: \* عمر بن خطاب همسران رسول خدا را از گزاردن حج و عمره بازداشت.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگ خود ما را خبر داد که می گفته است: \* سرانجام در حجی که عمر به سال بیست و سوم هجرت انجام داد و آخرین حج او بود همسران پیامبر (ص) او را پیام دادند و برای حج گزاردن اجازه خواستند، اجازه شان داد و دستور داد آنان را بر کجاوه هایی که بر آنها روپوش سبز افکنده بودند سوار کردند و عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان را همراه ایشان روانه کرد، عثمان سوار بر مرکب خود پیشاپیش آنان حرکت می کرد و اجازه نمی داد کسی به ایشان نزدیک شود و عبدالرحمان هم از پی آنان حرکت می کرد و اجازه نمی داد کسی به آنان نزدیک شود و آنان در هر منزلی که عمر فرود می آمد فرود می آمدند.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش از عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است: \* عمر در حجی که به سال مرگ خویش گزارد من و عثمان را همراه همسران رسول خدا روانه کرد، عثمان پیشاپیش آنان حرکت می کرد و اجازه نمی داد کسی به آنان نزدیک شود و با آنان به اندازه دید چشم فاصله داشتند و عبدالرحمان از پی ایشان می رفت و همانگونه رفتار می کرد و بانوان در کجاوه های سرپوشیده بودند. عثمان و عبدالرحمان آنان را برای استراحت نیمروزی در سایه دره ها فرود می آوردند و اجازه نمی دادند کسی از

۱. برای خوانندگان روشن است که عمه موسی با پدرش خواهر پدری بوده است و مادرش جدا بوده است یعنی مادر عمه اش جدّه او نبوده و به همین سبب گفته است از مادرش.

کنار ایشان بگذرد.

واقدی، از فروة بن زید از عایشه دختر سعد از امّ ذره ما را خبر داد که می‌گفته است \* از عایشه شنیدم می‌گفت عمر ما را از حج گزاردن بازداشت ولی در سال آخر زندگی خود اجازه داد و همراه او حج گزاردیم، چون عمر درگذشت و عثمان خلیفه شد من و ام سلمه و میمونه و ام حبیبه جمع شدیم و به عثمان پیام فرستادیم و برای گزاردن حج از او اجازه خواستیم، گفت عمر بن خطاب به گونه‌یی که دیدید رفتار کرد و من همراه شما حج می‌گرام همانگونه که عمر حج گزارد و هریک از شما که بخواهد حج بگزارد من همراهش خواهم بود، و عثمان همه ما را به حج برد جز دوتن و آنان زینب دختر جحش و سوده دختر زمعه بودند که زینب به روزگار حکومت عمر درگذشته بود و سوده هم پس از رحلت رسول خدا از خانه‌اش بیرون نیامد، و ما همچنان در کجاوه‌ها پوشیده بودیم.

واقدی از علی بن زید، از پدرش، از عمه‌اش از گفته‌ام معبد دختر خالد بن خلیف ما را خبر داد که می‌گفته است \* به روزگار خلافت عمر بن خطاب عثمان و عبدالرحمان را دیدم که همراه همسران رسول خدا حج گزاردند و خود دیدم که بر کجاوه‌های ایشان پرده‌های سبز کشیده بودند و آنان از مسیر مردم برکنار بودند، عثمان بن عفان پیشاپیش آنان بر مرکب خود سوار بود و هرگاه کسی به آنان نزدیک می‌شد عثمان فریاد می‌کشید که کنار برو و خود را باش و پسر عوف هم از پی ایشان حرکت و همانگونه رفتار می‌کرد، ایشان در منطقه قدید نزدیک خانه من فرود آمدند و از مردم برکنار بودند و درختانی را که محیط به آنان بود از هر سو با پرده و چادر پوشانده بودند، من به حضورشان که هشت تن بودند رفتم و همینکه آنان را دیدم با صدای بلند گریستم، پرسیدند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفتم رسول خدا را به یاد آوردم آنان هم گریستند، گفتم همین جا محل سکونت و فرود آمدن آن حضرت بود، همسران رسول خدا مرا شناختند و به من خوشامد گفتند من چند پرواری و مقداری شیر به حضورشان بردم پذیرفتند و هریک مرا هدیه‌یی دادند و گفتند به خواست خدا هنگامی که به مدینه رسیدیم و امیر مؤمنان مقرری را برای ما فرستاد پیش ما بیا، گوید من آنگاه پیش ایشان رفتم و هریک پنجاه دینار به من دادند عثمان هم مقرری آنان را به همان اندازه که عمر می‌پرداخت تعیین کرده بود.

ولید بن عطاء بن اَعْرَ مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش ما را خبر داد که می‌گفته است \* عمر بن خطاب در آخرین حجی که انجام داد به همسران حضرت

ختمی مرتبت هم اجازه داد که حج گزارند، عمر عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف را همراه آنان روانه کرد. گوید، عثمان با صدای بلند می گفت همان که هیچ کس به آنان نزدیک نشود و به ایشان ننگرد و همسران پیامبر سوار بر کجاوه‌هایی بودند که بر شتر بسته بود و هرگاه فرود می آمدند بانوان را درون دره جا می دادند و عثمان و عبدالرحمان در دهانه دره بودند که کسی به درون دره نرود.

عمر بن خالد مصری از زهیر بن معاویه از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفت \* به روزگار امیری مغیره - بر بصره - همسران پیامبر (ص) را دیدم که در کجاوه‌های پوشیده به حج آمده بودند.

واقدی از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا فرموده است «آن کس که بر حفظ حرمت همسران من کوشا باشد نیکوکار راستگو است» و عبدالرحمان بن عوف همراه ایشان به سفر - حج - می رفت و برای استراحت آنان را در دره‌هایی که جز یک راه ورودی نداشت فرود می آورد و بر کجاوه‌های ایشان پوشش می نهاد.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از مسور بن مخرمه ما را خبر داد که می گفته است \* گاه مردی را می دیدم که برای اصلاح بار و پشته خویش یا کار دیگری شتر خود را میان راه می خواباند و چون عثمان که پیشاپیش همسران رسول خدا حرکت می کرد به او می رسید اگر راه پهن و گسترده بود عثمان خود را به سمت راست یا چپ می کشاند و از آن مرد فاصله می گرفت و اگر چنان نبود می ایستاد تا آن مرد کار خود را انجام می داد و می رفت. یک بار او را دیدم که با مردمی رویاروی شد که از مکه برمی گشتند. عثمان به آنان گفت به سمت راست یا سمت چپ بروید و آنها را به اندازه‌ی که چشم می بیند از راه دور می کرد.<sup>۱</sup> آنگاه مرکبهای همسران رسول خدا از آن جا می گذشت.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مشور از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* عبدالرحمان بن عوف مزرعه خود را به نام کیدمه به چهل هزار دینار به عثمان بن عفان فروخت و چون پول آن به دستش رسید مرا و عبدالرحمان بن اسود و فلان را فراخواند و گفت همینگونه که می بینید این مال فراهم آمده است و من نخست بخشی از

۱. به راستی نمی دانم این مراقبت کجا و حضور عایشه در جنگ جمل و روز رحلت حضرت مجتبی علیه السلام در حالی که میان مردان نامحرم محاط بود کجا؟!

این را برای همسران پیامبر(ص) می فرستم و برای هر یک از ایشان معادل هزار دینار وزن کرد و فرستاد و چون آن مال به دست ایشان رسید برای او پاداش پسندیده آرزو کردند و گفتند رسول خدا فرمود «پس از من جز شخص نکوکار راستگو حرمت شما را پاس نمی دارد» یعنی عبدالرحمان بن عوف، آنگاه بازمانده آن مال را میان ارحام خویش بخش کرد و تا هنگامی که چیزی از آن پول برجای بود از جای خود برنخواست.

و همو از هارون بن محمد از پدرش از ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می گفته است \* به عایشه گفتم اینک که عروه هرگاه که می خواهد پیش تو می آید<sup>۱</sup> ما را کم بهره ساخته است. گفت تو نیز هرگاه می خواهی بیا و پشت پرده بنشین و از هرچه دوست می داری پیرس که ما پس از رسول خدا(ص) کسی را پیدا نمی کنیم که بیشتر از پدرت به ما رسیدگی کند و پیامبر(ص) فرمود «هیچ کس جز نکوکار راستگو نسبت به شما مهربانی نمی کند» و او عبدالرحمان بن عوف است.

## سخن درباره ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

### ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

محمد بن عمر واقدی از یعقوب بن محمد بن ابی صَعَصَعَة از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می گفته است \* مقوقس سالار اسکندریه به سال هفتم هجرت ماریه و خواهرش سیرین را همراه هزار مثقال زر و بیست جامه نرم و استر خود را که نامش دُلْدَل بود و خر خود را که نامش عفیر یا یعفور بود و پیرمرد خواجه‌یی را که برادر ماریه و نامش مابور بود به حضور پیامبر(ص) فرستاد. مقوقس همه این‌ها را همراه حاطب بن ابی بلتعه روانه کرد، حاطب بن ابی بلتعه اسلام را بر ماریه عرضه داشت و او را به مسلمان شدن تشویق کرد. ماریه و خواهرش مسلمان شدند ولی آن مرد خواجه بر آیین خویش باقی ماند

۱. توجه دارید که تمام پسران زیر از اسماء دختر ابوبکر خواهرزاده‌های عایشه و محرم اویند.

و سپس به روزگار زندگی رسول خدا (ص) در مدینه مسلمان شد.

پیامبر (ص) نسبت به مادر ابراهیم که بانویی سپید پوست و زیبا بود مهر می ورزید و او را در بخش بالای مدینه در نخلستان کوچکی که امروز - سده دوم هجری - به مشربه ام ابراهیم معروف است مسکن داد و مقررات حجاب را برای او مقرر فرمود و همان جا پیش او می رفت و بر شرایط کنیزکان با او هم بستر می شد. هنگامی که ماریه باردار شد فرزند خود را همان جا به دنیا آورد و سلمی کنیز آزاد کرده و وابسته پیامبر (ص) قابلیت او را عهده دار بود، ابورافع شوهر سلمی مژده تولد ابراهیم را به پیامبر (ص) رساند و آن حضرت برده یی به او بخشید و این موضوع به سال هشتم هجرت بود، انصار در مهرورزی نسبت به ابراهیم با یکدیگر همچشمی می کردند و دوست می داشتند ابراهیم را بیشتر نگه دارند و ماریه را برای رسول خدا فارغ قرار دهند که از محبت آن حضرت به ماریه آگاه بودند.

محمد بن عمر واقدی از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن حارثه بن نعمان، از پدرش از عمره از عایشه ما را خبر داد که می گفته است: \* بر هیچ زنی چندان رشک نبردم که بر ماریه رشک بردم که زنی بسیار زیبا و دارای زلف مجعد بود که پیامبر را شیفته خود کرده بود، رسول خدا نخست او را در یکی از خانه های حارثه بن نعمان منزل داد و همسایه ما شمرده می شد و تمام وقت آزاد پیامبر (ص) شب و روز پیش او سپری می شد تا سرانجام شکیبایی خود را از دست دادیم و او به حضور پیامبر زاری کرد و رسول خدا او را به منطقه بالای مدینه برد و همان جا پیش او آمد و شد می کرد و این بر ما دشوارتر بود، سپس خداوند به او پسری ارزانی فرمود و ما از داشتن فرزند محروم بودیم.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله بن مسلم از زهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می گفته است: \* کنیزک پیامبر (ص) که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می کرد.

و باز همو ما را خبر داد و گفت مالک بن انس از زید بن اسلم برای ما نقل کرد که می گفته است: \* پیامبر (ص) ام ابراهیم را بر خود حرام کرد و فرمود او بر من حرام است و به خدا سوگند که با او نزدیکی نمی کنم و این آیه نازل شد که خداوند می فرماید «همانا خداوند حلال بودن - پرداخت کفاره - سوگندهایتان را برای شما بایسته داشت»<sup>۱</sup>

۱. بخشی از آیه دوم، سوره نعت و نهم - تحریم.

گوید، محمد بن عمر می گفت مالک بن انس می گفت: \* اگر مردی به کنیز خود بگوید تو بر من حرامی ارزشی ندارد و حلال بودن او را حرام نمی کند ولی اگر سوگند بخورد که به خدا سوگند با تو نزدیکی نمی کنم باید کفاره سوگندش را بپردازد. و باز همو از گفته ابو حاتم از جویبر از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است \* رسول خدا(ص) کنیز خود را بر خویشتن حرام کرد و خداوند پذیرای آن نشد و آن کنیز را برای او مقرر فرمود و پیامبر(ص) کفاره سوگند خویش را پرداخت. و باز همو از معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) او را بر خود حرام کرد و شیوه آن با سوگند بود.

و همو از ثوری از داود بن ابی هند از شعبی از گفته مسروق ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر نسبت به کنیزک خود ایلاء کرد - خودداری از نزدیکی کردن - و او را بر خویشتن حرام فرمود و خداوند همان آیه را درباره ایلاء نازل فرمود «همانا خداوند حلال بودن سوگندهایتان را برای شما روا و بایسته دانسته است، و نیز این آیه را نازل فرمود که «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برایت حلال داشته حرام می کنی» وانگهی در مورد کنیزکان این حرمت کارساز نیست.<sup>۱</sup>

واقدی ما را خبر داد و گفت سُوید بن عبدالعزیز از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة از قاسم بن محمد بن ابی بکر ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر(ص) با کنیز خود ماریه در خانه حفصه خلوت کرد. هنگامی که پیامبر از خانه بیرون آمد حفصه بر در خانه نشسته بود، او به پیامبر گفت ای رسول خدا آیا در خانه من و روزی که نوبت من است چنین می کنی؟ پیامبر فرمودند «خود را باش و رهایم کن او بر من حرام است» حفصه گفت نمی پذیرم مگر اینکه برای من سوگند بخوری!<sup>۲</sup> و آن حضرت فرمود به خدا سوگند با او تماس نخواهم گرفت. قاسم بن محمد معتقد بود این سخن پیامبر که فرموده باشند بر من حرام است ارزشی ندارد - موجب حرمت نمی شود.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از گفته زُهری برای من حدیث کرد که می گفته است ماریه مادر ابراهیم و خواهرش سیرین را مقوقس به پیامبر هدیه داد و آن

۱. ایلاء درباره زن آزاد عقدی است و اینکه در مورد کنیز و نکاح منقطع تحقق پذیرد به شدت مورد تردید است، و باید به کتابهای مفصل و اختصاصی فقه تبعه و اهل سنت مراجعه کرد.

۲. به راستی که چگونگی ایمان این گونه افراد که سخن نبی مکرم را نپذیرند زیر سؤال است.

حضرت ماریه را برای خود برگزید و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید.

واقدی می‌گوید ماریه از روستای حَفْن از دهستان انصا یا انصنای مصر بوده است.<sup>۱</sup> محمد بن عمر واقدی، ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله از زهری از ابن کعب از مالک برای من نقل کردند که می‌گفته است رسول خدا فرمود «نسبت به قبطیان خیراندیش باشید که ایشان را عهد و ذمه و پیوند خویشاوندی است» گوید پیوند خویشاوندی آنان از این روست که مادر اسماعیل و مادر ابراهیم پسر رسول خدا از ایشان است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* کنیز پیامبر که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می‌کرد، مردی قبطی پیش او آمد و شد داشت و برای او آب و هیزم می‌برد، مردم در این باره یاوه‌سرایی کردند که گبرکی پیش زن گبری رفت و آمد می‌کند، این خبر به حضرت ختمی مرتبت رسید، علی بن ابی طالب (ع) را برای تحقیق فرستاد. علی آن مرد قبطی را در حالی که بالای نخلی بود دید، قبطی چون علی را با شمشیر دید جامه خود را کنار زد و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردی است، علی (ع) هماندم به حضور پیامبر برگشت و گفت ای رسول خدا هنگامی که اجرای فرمانی را به کسی از ما محول می‌فرمایی و آن کس موضوع را به گونه دیگری می‌بیند آیا می‌تواند برای گزارش کار بدون اینکه فرمان را اجرا کند به حضورتان برگردد؟ فرمود آری، علی آنچه را از مرد قبطی دیده بود به عرض رساند، گوید و چون ماریه ابراهیم را زاید جبریل که درود خدا بر او باد به حضور پیامبر آمد و به ایشان فرمود سلام بر تو باد ای ابا ابراهیم، و رسول خدا از آن اطمینان و آرامش یافت.<sup>۲</sup>

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن محمد بن عمر از پدرش از علی (ع) مانند همین حدیث را برای ما نقل کرد جز اینکه در آن آمده است که چون علی آن‌جا رسید مرد قبطی

۱. باقوت در معجم البلدان درباره این روستا و اینکه به وساطت حضرت مجتبی معاویه خراج را از آنان برداشت سخن گفته است.

۲. این مسئله را نمی‌توان ریشه اصلی موضوع افک دانست؟ به‌ویژه که در روایات پیش اقرار عایشه را بر رشک بردن به ماریه و حسرت او را از فرزنددار شدن او ملاحظه فرمودید در منابع دیگری چون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر برهان این موضوع با تفصیل بیشتری آمده است.



را دید که روی سر خود دیگ آب شیرینی دارد که برای ماریه می برد. علی همینکه او را دید شمشیر خود را کشید و آهنگ او کرد، مرد قبطی که چنین دید دیگ آب را کنار نهاد و بر درخت خرمايي بالا رفت و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردانگی است. علی(ع) شمشیر خود را در نیام کرد و پیش رسول خدا برگشت و خبر را به آگاهی ایشان رساند. رسول خدا فرمودند «درست رفتار کردی و شاهد چیزی را می بیند که غایب نمی بیند».

معن بن عیسی از سعید بن کلیب قاضی عدن، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس، از عکرمه، از ابن عباس، همچنین عبدالله بن مسلمة بن قعنب و ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس و محمد بن عمر واقدی همگی برای ما از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از حسین بن عبدالله بن عباس از عکرمه از ابن عباس، همچنین عبدالله بن جعفر رقی از یونس از ابوبکر بن ابی سبرة، از حسین بن عبدالله از عکرمه از ابن عباس ما را خبر دادند که می گفته است \* هنگامی که مادر ابراهیم فرزند خود را به دنیا آورد پیامبر(ص) فرمودند «پسرش ماریه را از بردگی آزاد کرد».

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس ما را خبر داد و گفت پدرم از گفته حسین بن عبدالله بن عبیدالله از عکرمه از ابن عباس از حضرت ختمی مرتبت برای ما حدیث کرد که می فرموده است \* «هر کنیزی که از صاحب خود فرزنددار شود اگر صاحبش پیش از مرگ خود او را آزاد نکرده باشد پس از مرگ صاحبش خودبه خود آزاد می شود».

واقدی، از أسامة بن زید از منذر بن عبید از عبدالرحمان پسر حسان بن ثابت از گفته مادرش سیرین که خواهر ماریه بوده است و رسول خدا او را به حسان بن ثابت بخشیده اند و او برای حسان بن ثابت عبدالرحمان را زاییده است ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که ابراهیم محضر شد پیامبر(ص) حضور داشتند من و خواهرم فریاد می کشیدیم و مویه گری می کردیم و آن حضرت ما را از آن کار نهی نفرمود ولی همینکه ابراهیم درگذشت ما را از آن کار منع فرمود. آنگاه درحالی که رسول خدا نشسته بودند فضل بن عباس پیکر کودک را غسل داد. سپس رسول خدا را ایستاده بر لبه گور دیدم عباس هم همراه و کنار ایشان بود. فضل و أسامة بن زید وارد گور شدند قضا را در آن روز خورشید گرفت و مردم گفتند به سبب مرگ ابراهیم است. حضرت ختمی مرتبت فرمودند «خورشید برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرد» و در آن هنگام رسول خدا میان دوتا خشت گور

شکافی دیدند و فرمودند آن را پوشانند در این باره از آن حضرت پرسیده شد، فرمودند «همانا که آن شکاف سود و زیانی نمی‌رساند ولی پوشاندن آن مایه آرامش زندگانی است و انگهی خداوند دوست می‌دارد هرگاه بنده‌ی کاری انجام دهد آن را استوار انجام دهد».

یحیی بن عبید دمشقی از گفته‌ی سعید بن عبدالعزیز، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* به کنیزک فرزندان حضرت ختمی مرتبت - ماریه قبطیه - دستور داده شد پس از رحلت آن حضرت تا سه بار ظاهر شدن از حیض عده نگه دارد.

واقدی از ولید بن مسلم از سعید بن عبدالعزیز از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) ماریه قبطیه تا سه بار حیض شدن عده نگه داشت.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابوبکر تا هنگامی که درگذشت هزینه‌ی زندگی ماریه را می‌پرداخت سپس عمر همانگونه هزینه‌ی زندگی او را می‌پرداخت و ماریه به روزگار خلافت عمر درگذشت.

واقدی می‌گوید، ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا (ص) به ماه محرم سال شانزدهم هجرت درگذشت، عمر را دیدند که مردم را برای شرکت در تشییع جنازه‌ی او بسیج می‌کند و خود عمر بر پیکر ماریه نماز گزارد و او را در گورستان بقیع به خاک سپرد.

## ترتیب و شمار همسران حضرت ختمی مرتبت

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری، و کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله بن حنطب برای ما حدیث کردند که هر دو می‌گفته‌اند، نخستین بانویی که رسول خدا (ص) او را پیش از مبعوث شدن به رسالت به همسری برگزید خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بود، خدیجه پیش از پیامبر (ص) همسر عتیق بن عابد مخزومی بود و برای او دختری به نام هند زایید. پس از عتیق مردی به نام ابو هاله بن نباش بن زراره تمیمی که هم‌پیمان خاندان عبدالدار بود خدیجه را به همسری گرفت و خدیجه برای او پسری به نام هند زایید، پس از ابو هاله رسول خدا (ص) خدیجه را به همسری گرفت و در آن هنگام آن

حضرت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله، خدیجه برای رسول خدا دو پسر به نامهای قاسم و طاهر که همان مطهر است آورد و هر دو پیش از بعثت درگذشتند. خدیجه این دختران را هم برای آن حضرت آورد، زینب که بزرگترین دختر پیامبر و همسر ابوالعاص بن ربیع بود و پس از او رقیه است که عتیبه پسر ابولهب او را برای خود عقد کرد و پیش از آنکه با او عروسی کند او را طلاق داد و عثمان بن عفان پس از مبعث او را به همسری گرفت، پس از رقیه ام کلثوم متولد شد که او را هم عثمان بن عفان پس از رحلت رقیه به همسری گرفت، پس از رقیه فاطمه متولد شد که علی بن ابی طالب با او ازدواج کرد، خدیجه ده روز گذشته از رمضان سال دهم بعثت و سه سال پیش از هجرت به شصت و پنج سالگی درگذشت.<sup>۱</sup>

پیامبر (ص) پس از خدیجه در رمضان سال دهم بعثت و پیش از هجرت به مدینه سوده دختر زمعه را که از قبیله عامر و پیش از آن همسر سکران بن عمرو برادر سهیل بن عمرو بود به همسری گرفت. سکران بن عمرو همراه همسر خود سوده به حبشه هجرت کرده بود و سپس به مکه برگشت و همان جا درگذشت. رسول خدا سوده را به رمضان سال دهم بعثت با خود به مدینه آورد<sup>۲</sup>، پیامبر اندکی بعد عایشه دختر ابوبکر را در شوال سال دهم هجرت عقد فرمود و در آن هنگام عایشه شش ساله بود و در مدینه به ماه شوالی که هشتمین ماه هجرت بود با عایشه که در آن هنگام نه ساله بود عروسی کرد و به هنگام رحلت رسول خدا عایشه هیجده ساله بود، پیامبر (ص) سپس حفصه دختر عمر بن خطاب را به همسری گرفت، حفصه پیش از آن همسر خنیس بن حذافه سهمی بود و برای او فرزندی نیاورد، خنیس پس از بازگشت از جنگ بدر درگذشت و پیامبر (ص) در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود و دو ماه پیش از جنگ احد با حفصه ازدواج کرد. سپس با ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم ازدواج کرد. ام سلمه پیش از آن همسر ابوسلمه بن عبدالاسد بود و برای او عمر و سلمه و زینب و بزه را آورده بود. ابوسلمه پس از جنگ احد در مدینه درگذشت و پیامبر (ص) چند شب باقی مانده از شوال سال چهارم هجرت ام سلمه را به همسری گرفت، سپس جویریة دختر حارث بن ابی ضرار را که

۱. رحلت حضرت خدیجه را با اختلاف به سالهای هشتم و نهم هم نوشته اند به ابن عبدالبر، استیعاب مراجعه فرماید.

۲. تاریخهایی که در این خبر آمده است درهم ریخته و نادرست است و بنا نبوده است که این محدثان درستی یا نادرستی تاریخ را نقد و بررسی کنند.

از قبیله بنی مصطلق بود به همسری گرفت، جویریه پیش از آن همسر پسر عموی خود به نام صفوان ذوالشفر بن مالک بن جذیمه بود، صفوان در جنگ مریسیع کشته شد، جنگ مریسیع به ماه شعبان سال پنجم هجرت بوده است، جویریه از اسیران جنگی است که خداوند او را بر رسول خود ارزانی داشته است و رسول خدا پس از اینکه او را از بردگی جنگی آزاد کرد به همسری گرفت، پس از آن زینب دختر جحش بن رثاب اسدی را که مادرش أمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بود به همسری برگزید. زینب دختر جحش پیش از آن همسر زید بن حارثه بود و فرزندی نداشت و پیامبر در ذی حجه سال پنجم با او ازدواج فرمود، سپس زینب دختر خزیمه هلالی را که همان أمالمساکین است و پیش از آن همسر طفیل بن حارث بن مطلب بود به همسری برگزید و این بانو به زندگانی رسول خدا درگذشت. سپس ریحانه دختر زید بن عمرو بن حنانه نضری را به همسری گرفت، ریحانه پیش از آن همسری مردی از یهودیان بنی نضیر به نام حکم بود، ریحانه هم به زنده بودن رسول خدا (ص) درگذشت و جنگ بنی قریظه در چند شب باقی مانده از ذی قعدة یا ذی حجه سال پنجم بوده است.

پیامبر (ص) سپس با أم حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب به هنگام صلح حدیبیه ازدواج فرمود، ام حبیبه در حبشه بود و پیامبر (ص) به نجاشی پیام فرستاد که او را برای آن حضرت عقد کند و او چنان کرد و کسی که طرف قبول بود خالد بن سعید بن عاص است که در آن هنگام در حبشه بود، ام حبیبه پیش از آن همسر عبیدالله بن جحش بود که مسلمان شده بود و همراه دیگر مسلمانان به حبشه هجرت کرد و آنجا از اسلام برگشت و مسیحی شد و همان جا در حالی که مسیحی بود درگذشت.<sup>۱</sup>

پیامبر (ص) سپس با صفیه دختر حُئی بن اخطب ازدواج کرد. صفیه برده جنگی و کنیز رسول خدا بود. پیامبر او را آزاد کرد و به همسری گرفت. صفیه نخست همسر سلام بن مشکم بود که او را رها کرد و پس از او کنانه بن ربیع بن ابی حنیق او را به همسری گرفت و کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه برای هیچیک از آنان فرزند نیاورد. صفیه از دژ قموص به اسارت گرفته شد و رسول خدا در ماه جمادی الآخرة سال هفتم هجرت در منطقه صهباء با او عروسی فرمود.

۱. ضمن شرح حال همسران حضرت ختمی مرتبت که در صفحات پیشین همین جلد آمده است همه این موارد با تفصیل گفته شده است و باید به آن جا مراجعه کرد.

پیامبر (ص) سپس با میمونه دختر حارث هلالی در ذی قعدة سال هفتم هجرت که سال عمره قضا شده است ازدواج کرد. میمونه پیش از آن همسر ابو رهم بن عبدالعزی عامری بود که درگذشت و میمونه برای او فرزندی نیاورد.

رسول خدا سپس با فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلابی ازدواج کرد و او از پیامبر به خدا پناه برد و آن حضرت از او جدا شد، فاطمه پیش همسران پیامبر آمد و شد داشت و می گفت من بدبختم و گفته شده است که پیامبر به سبب پیسی که گرفتار آن بود رهاش کرد. ازدواج با او در ذی قعدة سال هشتم به هنگام بازگشت پیامبر از جعرانه صورت گرفت. فاطمه به سال شصتم هجرت درگذشت.

پیامبر سپس با اسماء دختر نعمان که از قبیله جون بود ازدواج کرد ولی با او عروسی نکرد و او همانی است که از آن حضرت به خدا پناه برد، ازدواج با او به ماه ربیع الاول سال نهم بود و او به روزگار خلافت عثمان بن عفان در ناحیه نجد و پیش اقوام خود درگذشت. اینان که این روایت را نقل کردند منکر ازدواج رسول خدا با هر بانوی دیگری هستند، یعنی ازدواج با فُتیلَه دختر قیس که خواهر اشعث بن قیس است و با آن زن کنانی و دیگر کسانی که از آنان نام برده شده است، و فقط ازدواج با همان کسانی را که ضمن این حدیث آمده است درست می دانند.

اینان می گویند پیامبر چهارده زن را به همسری گرفته است که شش تن آنان قرشی هستند و در آن هیچ تردیدی نیست، و آنان خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی، عایشه دختر ابوبکر صدیق از خاندان ثیم، سوده دختر زمعه از خاندان عامر بن لوی، ام سلمه دختر ابی امیه از خاندان مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان از خاندان بنی امیه، و حفصه دختر عمر بن خطاب از خاندان عدی بن کعب، و از بانوان عرب غیر قرشی زینب دختر جحش بن رثاب اسدی، میمونه دختر حارث هلالی، جویریّه دختر حارث بن ابی ضرار از بنی مصطلق، اسماء دختر نعمان از قبیله جون که با او عروسی نفرمود، و فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلابی، زینب دختر خزیمه هلالی که ملقب به ام المساکین بوده است، ریحانه دختر زید از بنی نضیر که از بردگان جنگی بود که خداوند بر پیامبر ارزانی فرموده بود و صفیه دختر حبی بن اخطب که او هم همانگونه بود.

واقعی ما را خبر داد و گفت اسرائیل از جابر از عامر برای ما نقل کرد که رسول خدا (ص) چهارده زن را به همسری گرفته است.

و همو، از موسی بن عبیده از محمد بن کعب قرظی و عمر بن حکم و عبدالله بن عبیدالله ما را خبر داد که می‌گفته‌اند \* رسول خدا سیزده زن را به همسری گرفته است آنان نام همه کسانی را که در حدیث فوق آمده‌اند نقل می‌کردند جز ریحانه دختر زید را.

و همو ما را خبر داد و گفت نُبَيْطُ بن جابر از محمد بن یحیی بن حَیَّان برای من حدیث کرد که پیامبر (ص) پانزده بانو را به همسری گرفته است. او آن چهارده تن را که در حدیث بالا آمده‌اند نام برد و افزود که بانویی از خاندان لیث به نام مُلَیْکَه دختر کعب را هم به همسری گرفته است. واقعی در پی این حدیث می‌گفت ابومعشر هم این موضوع را یاد کرده است که رسول خدا با ملیکه ازدواج کرده است.

و باز همو از گفته عبدالعزیز جُنْدَعی از پدرش از عطاء بن یزید جندعی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب را در ماه رمضان به همسری گرفت و با او عروسی کرد و او به زنده بودن رسول خدا درگذشت.

و باز همو از محمد بن عبدالله از عمویش زُهری ما را خبر داد که او منکر ازدواج رسول خدا با آن بانوی لیثی بوده است.

واقعی می‌گوید آنچه مورد اتفاق است این است که پیامبر (ص) چهارده همسر گرفته است یعنی همانان که در حدیث نخست نام بردیم، از دو تن که جونیه و کلایه بودند جدا شد و سه تن از ایشان که خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه هلالی و ریحانه دختر زید از بنی نضیر بودند به زندگی رسول خدا (ص) درگذشتند و هنگامی که آن حضرت رحلت فرمودند نه همسر داشتند که درباره آنان هیچ اختلافی نیست و آنان عایشه دختر ابوبکر صدیق و حفصه دختر عمر بن خطاب، ام سلمه دختر ابوامیه بن عمر بن مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب، سوده دختر زمعه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث هلالی، جویریّه دختر حارث از بنی مصطلق و صفیه دختر حیی بن اخطب از قبیله بنی نضیر بوده‌اند.

## سخن دربارهٔ عده نگه داشتن همسران رسول خدا (ص)<sup>۱</sup>

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابن ابی سبرة از عمرو بن سُلَیْم برای من نقل کرد که می‌گفته است \* از عروة بن زبیر پرسیدم آیا همسران رسول خدا پس از رحلت ایشان عده نگه داشتند؟ گفت آری، چهارماه و ده روز، گفتم ای ابو عبدالله! چرا عده نگه داشتند مگر عده برای پاکیزه شدن زن نیست؟ آنان که برای هیچ‌کس حلال نبودند. عروه سخت خشمگین شد و گفت شاید پنداشته‌ای که آنچه خداوند فرموده است «ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید»<sup>۲</sup> و حالا آنکه در مورد عده نگه داشتن آنان به دستور قرآن رفتار کرده‌اند.

و همو از ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی از گفتهٔ جعفر بن عبدالله بن ابی حکم ما را خبر داد که می‌گفته است \* همسران پیامبر (ص) چهارماه و ده روز عده نگه داشتند در آن مدت ایشان به دیدار یکدیگر می‌رفتند ولی هیچ شبی را بیرون از خانهٔ خود نگذراندند و چنان آراستن خود را رها کرده بودند که گویی راهبه‌های تارک دنیايند، و در هر روز یا دو سه روز یک بار فریاد شیون و مویه گری هر یک شنیده می‌شد.

واقدی از گفتهٔ ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* از عکرمه دربارهٔ زنان پیامبر پرسیدم که آیا عده نگه داشته‌اند؟ گفت هر یک از ایشان را که با او تماس گرفته بود و رهایش فرمود سه بار حیض شدن عده نگه داشت و افزود که آن زن کلابی سه حیض عده نگه داشت. سوده هم هنگامی که پیامبر (ص) به او رجوع فرمود یک حیض عده نگه داشت، و همسران آن حضرت پس از رحلت ایشان چهارماه و ده روز عده نگه داشتند.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که احکام را نمی‌توان با دلیل تراشیدن متوقف کرد و در مواردی فراسوی دلایل ظاهری و عقل دوراندیشان است.

۲. بخشی از آیهٔ ۳۲ سورهٔ احزاب.

## نام بانوان قرشی و هم‌پیمانان و آزادکردگان ایشان و دیگر بانوان عرب که بیعت کرده‌اند

### فاطمه دختر اسد

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، نام مادرش هم فاطمه است و او دختر قیس بن هرم بن رواحه بن حُجر بن عبد بن بَغِیض بن عامر بن لُوی است. و دختر عموی زائده بن اَصَم بن هرم بن رواحه است که جد مادری خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العُزّی بن قصی بوده است.

فاطمه دختر اسد همسر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی است و برای او این فرزندان را آورده است، طالب، عقیل، جعفر، علی (ع)، ام هانی، جمانه و ریطه.

فاطمه دختر اسد اسلام آورد و بانویی نکوکار و پسندیده‌سیرت بوده است که حضرت ختمی مرتبت به دیدارش می‌رفته‌اند و خواب نیمروزی را در خانه او انجام می‌داده‌اند.<sup>۱</sup>

### رُقیقه دختر ابی صیفی

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش هاله یا تماضر دختر کلده و کلده دختر عبد مناف بن عبدالدار بن قصی است. رقیقه همسر نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن قصی بن زهرة بن کلاب بوده است و برای او سه پسر به نامهای مخرمه و صفوان و اُمیه زاییده است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور بن مخرمه از پدرش

۱. برای آگاهی بیشتر از مقام ایمان و اخلاص جناب فاطمه دختر اسد در منابع اهل سنت به ابن عبدالبر، استیعاب، و ابن حجر، الاصابه و سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص مراجعه فرمایید. سبط ابن جوزی می‌نویسد که این بانوی گرانقدر نه تنها پیاده که با پای برهنه هجرت فرموده است، درود خدا بر او باد.



و او از گفته پدرش مخرمه بن نوفل از گفته مادرش رقیقه ما را خبر داد که می گفته است \* گویی هم اکنون به عمویم شبیه یعنی عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می نگرم که مطلب بن عبد مناف او را - از یثرب - پیش ما آورد<sup>۱</sup> و من که در آن روزگار دختر نوجوانی بودم زودتر از دیگران خود را به او رساندم و همراه او شدم و این خبر را به خانواده دادم، گوید رقیقه در آن هنگام بزرگتر از عبدالمطلب بوده است. رقیقه بعثت پیامبر (ص) را درک کرده و دشمن ترین افراد نسبت به فرزند خود مخرمه بوده است، البته پیش از آن که مخرمه مسلمان شود.

واقعی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور از گفته پدرش برای من حدیث کرد که می گفته است \* رقیقه دختر ابو صیفی بن هاشم بن عبد مناف که مادر مخرمه بن نوفل بود، رسول خدا (ص) را آگاه کرد و بر حذر داشت که امشب قریش آهنگ شبیخون زدن بر تو دارند، مسور می گفته است رسول خدا (ص) از بستر خود کنار رفت و علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد بر آن بستر آرمید.

## أم ایمن

نامش برکه و کنیز آزاد کرده و وابسته و دایه حضرت خنمی مرتبت است. گوید، پیامبر (ص) او را با چند شتر نر که از برگهای درختان اراک می خوردند و چند گوسپند از پدر خود به ارث برده بود. رسول خدا هنگامی که با خدیجه ازدواج کرد ام ایمن را آزاد فرمود و عبید بن زید که از خاندان حارث بن خزرج بود با او ازدواج کرد و او برای عبید پسری به نام ایمن زایید. ایمن از اصحاب رسول خداست و در جنگ حنین شهید شد. زید بن حارثه بن شراحیل کلبی برده خدیجه بود که او را به پیامبر بخشید و رسول خدا آزادش فرمود و پس از بعثت ام ایمن را به همسری زید در آورد که اسامه بن زید را برای او زایید.

واقعی، از یحیی بن سعید بن دینار از گفته پیرمردی از قبیله سعد بن بکر ما را خبر داد که می گفته است \* پیامبر (ص) ام ایمن را با خطاب مادر جان صدا می فرمود و هرگاه به او

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره که شبیه در یثرب بوده و عمویش مطلب او را به مکه آورده است. به نویری، نهایة الارب، ترجمه ج ۱، ص ۵۳ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

می نگریست می فرمود «این بازمانده خانواده من است».

ابو اسامه یعنی حماد بن اسامه، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است: \* از عثمان بن قاسم شنیدم می گفت هنگامی که ام ایمن مهاجرت کرد شامگاه در منطقه منصرف که پایین تر از رَوْحاء است رسید و روزه بود و آب همراه نداشت. تشنگی او را بی تاب کرد، از آسمان برای او سطلی که آکنده از آب گوارای سپید بود آویخته شد آن را گرفت و چندان نوشید که سیراب شد. ام ایمن می گفته است پس از آن هرگز تشنگی را احساس نکردم و در روزهای بسیار گرم با روزه گرفتن خود را می آزمودم و تشنه نمی شدم و پس از آشامیدن آن آب به روزهای گرم درحالی که روزه می گرفتم احساس تشنگی نمی کردم.

عبدالله بن موسی از فضیل بن مرزوق از سفیان بن عقبه ما را خبر داد که می گفته است: \* ام ایمن نسبت به پیامبر سخت مهربانی و به انجام کارهای آن حضرت قیام می کرد، پیامبر (ص) فرمودند هر کس از اینکه بانویی از بانوان بهشت به همسری او داده شود شاد می شود ام ایمن را به همسری بگیرد، زید بن حارثه او را به همسری گرفت و اُم ایمن اسامه را برای او زایید.

فضل بن دکین از سفیان از ابواسحاق از مجاهد ما را خبر داد که پیامبر (ص) می فرموده است: \* «ای ام ایمن مقنعه خود را نیکو بپوش».

و همو از ابومعشر از محمد بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: \* اُم ایمن به حضور رسول خدا آمد و گفت مرا بر مرکبی سوار کن رسول خدا فرمود «تو را بر کوه شتر ماده سوار می کنم» ام ایمن گفت ای رسول خدا! چنان بچه شتری یارای وزن مرا ندارد و آن را نمی خواهم. حضرت فرمود «جز بر کوه ماده شتر سوارت نخواهم کرد» و پیامبر (ص) با او شوخی می فرمود درعین حال جز حق و راست نمی فرمود که به هر حال همه شتران کوه ها و زاده های ماده شترانند.

محمد بن عبدالله اسدی از گفته سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: \* اُم ایمن به حضور پیامبر می آمد و می گفت «لا سلام» - یعنی سلام گشتن را فرا نمی گرفت - و رسول خدا برای او حلال و روا دانستند که فقط بگوید سلام.

قیصه بن عقبه هم از سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: \* ام ایمن هرگاه به حضور رسول خدا می آمد می گفت «سلام لا علیکم» و پیامبر (ص) به او اجازه فرمودند که فقط بگوید «السلام».

محمد بن عمر واقدی از عائذ بن یحیی از ابوالحویرث ما را خبر داد که ام ایمن به روز جنگ حنین خطاب به مسلمانان می گفت «خداوند پاهایتان را به خواب برد» رسول خدا فرمودند ای ام ایمن! تو که زبانت گیر دارد خاموش باش.<sup>۱</sup>

عفان بن مسلم از گفته معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می گفته است \* از پدرم شنیدم که می گفت انس بن مالک برای ما نقل کرد که پیامبر می فرموده اند در آغاز اقامت در مدینه و پیش از آنکه در جنگ قریظه و بنی نضیر پیروزی به دست آید پاره‌یی از مردان چند خرمابن را به پیامبر اختصاص می دادند، پس از گشوده شدن نخلستانهای بنی قریظه و بنی نضیر حضرت ختمی مرتبت آن خرمابن‌ها را به مردم برمی گرداندند. انس می گوید، خانواده‌ام به من گفتند به حضور پیامبر بروم و استدعا کنم تمام یا برخی از خرمابن‌هایی را که به حضورش تقدیم کرده‌ام به خودشان برگرداند، رسول خدا آن‌ها را به ام ایمن بخشیده بودند، گوید چون من استدعا کردم آنها را به من عنایت فرمود. در این هنگام ام ایمن آمد و پارچه‌یی برگردن من افکند و می گفت هرگز سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست نمی شود که پس از آنکه رسول خدا آنها را به من بخشیده است به تو بدهد و مانند این سخنان را می گفت. پیامبر (ص) به ام ایمن فرمودند برای تو هم همین مقدار فراهم است و او همچنان می گفت به خدا سوگند هرگز و پیامبر (ص) همچنان می فرمودند چند برابر آن را می دهم و خیال می کنم سرانجام فرمودند ده برابر آن یا نزدیک به ده برابر می دهم.

واقدی می گوید \* ام ایمن در جنگ احد حضور داشته و آب‌رسانی و زخم‌بندی و مداوای زخمی‌ها را برعهده داشته است و در جنگ خیبر هم همراه آن حضرت بوده است. سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم از عبدالرحمان بن نمر، از زهری ما را خبر داد که می گفته است \* حرمله برده آزاد کرده و وابسته أسامة بن زید برایم نقل کرد که روزی همراه عبدالله بن عمر نشسته بودم حجاج پسر ایمن - نوه‌ام ایمن - آمد و نمازی گزارد که سجده و رکوع آن را چنان که شاید و باید انجام نداد. پس از اینکه نمازش را سلام داد ابن عمر که او را نمی شناخت فراخواندش و گفت برادر! خیال می کنی نماز گزاردی؟ تو نماز نگزاردی نمازت را دوباره بگزار. گوید پس از اینکه حجاج بن ایمن پشت کرد و رفت عبدالله بن عمر از من پرسید این که بود؟ گفتم حجاج پسر ایمن پسر ام ایمن است. عبدالله بن

۱. ام ایمن به جای «ثبت» آن را با مخرج سین و به صورت «سبت» تلفظ می کرده و ظاهراً مخارج حروف برای او دشوار بوده است.

عمر گفت اگر رسول خدا (ص) این مرد را می‌دید دوستش می‌داشت، و متذکر شد که پیامبر (ص) همه فرزندان و فرزندزادگان ام ایمن را دوست می‌داشت که ام ایمن دایه و پرستار آن حضرت بوده است.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمود ام ایمن گریست او را گفتند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت من بر قطع شدن خبر آسمان - وحی - می‌گریم. عفان بن مسلم از حماد از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همینکه حضرت ختمی مرتبت رحلت فرمود ام ایمن گریست. گفتندش چرا می‌گری؟ گفت به خدا سوگند این را می‌دانستم که پیامبر به زودی رحلت خواهد فرمود ولی من بر بریده شدن وحی می‌گریم که دیگر از آسمان از ما بریده شد.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هر دو از سفیان از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* چون عمر کشته شد ام ایمن گریست و گفت امروز اسلام دریده شد. قبیصة در دنباله سخن خود می‌گفت و هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود ام ایمن گریست و بدو گفته شد چرا می‌گری؟ گفت بر بریده شدن خبر آسمان - وحی - می‌گریم.

قبیصة می‌گوید، سفیان هرگاه این حدیث را از جعفر نقل می‌کرد این فزونی را می‌آورد و هرگاه از طارق نقل می‌کرد این فزونی را ضمیمه حدیث او می‌دانست و ما می‌گفتیم سفیان نمی‌داند که این فزونی در کدامیک است.

واقدی می‌گوید ام ایمن در آغاز خلافت عثمان درگذشت.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت که ابن ابی فرات آزاد کرده و وابسته اسامة بن زید با حسن پسر اسامة نزاع و ستیزی داشتند. ابن ابی فرات ضمن بگو و مگو به حسن بن اسامة گفت ای پسر برکه! و مقصودش ام ایمن بود. حسن به مردم گفت گواه باشید و ابن ابی فرات را پیش ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم که در آن هنگام قاضی مدینه یا کارگزار عمر بن عبدالعزیز در مدینه بود برد و داستان را برای او گفت. ابوبکر از ابن ابی فرات پرسید مقصودت از گفتن پسر برکه چه بوده است؟ گفت من نام او را گفتم<sup>۱</sup> ابوبکر گفت مقصود تو اهانت و

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در باور اعراب خطاب با کتبه احترام و خطاب با نام بی‌حرمتی شمرده می‌شود.

کوچک کردن ام ایمن بوده است و حال او در اسلام بر آن گونه است که رسول خدا به او مادر و ام ایمن می فرموده اند، اگر از گناه تو درگذرم خدا از گناه من درنگذرد و او را هفتاد تازیانه زد.

## سَلْمَى

کنیز آزاد کرده و وابسته رسول خدا (ص) و از کسی شنیدم که می گفت سلمی کنیز آزاد کرده و وابسته صفیه دختر عبدالمطلب بوده است. سلمی همسر ابورافع است که برده آزاد کرده و وابسته رسول خدا بوده است و همو مادر فرزندان ابورافع است. سلمی قابله خدیجه دختر خویلد همسر حضرت ختمی مرتبت است و در مورد همه فرزندان خدیجه از رسول خدا قابله او بوده و چیزهای مورد نیاز را فراهم می کرده است. همچنین در زایمان ابراهیم پسر رسول خدا سلمی قابله ماریه بوده است. او پس از وضع حمل ماریه شتابان به ابورافع خبر داد که ماریه پسری به دنیا آورد، ابورافع به حضور رسول خدا رفت و به ایشان مژده داد و آن حضرت به او غلامی بخشیدند. سلمی هم در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است.

## خدیجه دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر (ص) برای او و خواهرش هند صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

## هند دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی، مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. پیامبر (ص) برای او و خواهرش خدیجه صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

## اُمّ رَمِثَة

نامش را به صورت ام رمیثه هم گفته اند او دختر عمرو بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن

قصی است. مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد و رسول خدا (ص) برای او از درآمد خیبر چهل شتروار خرما و پنج شتروار جو مقرر فرمود، او مادر ابوقعتاع حکیم بن حکیم است که از قبیلهٔ ازد و هم‌پیمان خاندان مطلب بن عبدمناف بن قصی بوده است.

### بُحَيْنَةُ

نام اصلی او عبده و دختر حارث است و این حارث همان اَرت پسر مطلب بن عبدمناف بن قصی است، مادرش ام صیفی دختر اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بوده است. بحینه را مردی به نام مالک که از قبیلهٔ ازد و هم‌پیمان ایشان بود به همسری گرفت و او برای مالک دو پسر به نام عبدالله بن بحینه و جبیر بن بحینه آورد. پیامبر (ص) با بحینه همنشینی داشته‌اند. بحینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر برای او سی شتروار مقرر داشت.

### هِنْدُ

دختر اثاثه بن عباد بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. مادرش بانویی به نام ام مسطح است که دختر ابورهم پسر مطلب بن عبدمناف بن قصی است. هند مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر برای او و برادرش مسطح بن اثاثه سی شتروار از درآمد خیبر مقرر فرمود. هند در بلاد غربت همسر ابوجندب بود و برای او دختری به نام ریظه آورد.

### أُم مِسْطَحَ

دختر ابورهم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. مادرش ریظه دختر صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه است، او را اثاثه پسر عباد بن مطلب بن عبدمناف به همسری گرفت و ام مسطح برای او مسطح و هند را زایید، مسطح از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر است. ام مسطح مسلمان شد و اسلامش نیکو و پسندیده بود. او پس از آنکه پسرش مسطح

در داستان افک عایشه با دیگران همصدا شد از سخت‌گیرترین افراد نسبت به پسر خود بود. خدایش از از خشنود باد.

## ازوی

او دختر کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش ام حکیم بیضاء دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. عفان بن ابی العاص بن أمیه او را به همسری گرفت و اروی برای او عثمان و آمنه را زایید.<sup>۱</sup> پس از عفان عقبه بن ابی معیط اروی را به همسری گرفت که برای او ولید و عماره و خالد و ام کلثوم و ام حکیم و هند را زایید. ازوی دختر کریز مسلمان شد و پس از هجرت دخترش به مدینه او هم به آن شهر هجرت کرد و همچنان در مدینه بود تا به روزگار خلافت پسرش عثمان درگذشت.

واقدی از گفته داود بن بکر بن ابوفرات اشجعی ما را خبر داد که می‌گفته است \* از عبدالله بن کعب وابسته خاندان عثمان شنیدم که می‌گفت از عبدالله بن حنظله بن راهب شنیدم که می‌گفت در تشییع جنازه مادر عثمان به روزی که درگذشت حضور داشتم و او را در گورستان بقیع به خاک سپردیم و چون برگشتیم مردم در مسجد به جماعت نماز گزارند و عثمان به تنهایی نماز گزارد و من هم کنار او نماز گزاردم و شنیدم که در سجده می‌گفت بارخدایا بر مادرم رحمت آور، یا آنکه پروردگارا مادرم را بیامرز و این به هنگام خلافت عثمان بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن یحیی مرا خبر داد و گفت عمویم عیسی بن طلحه برای من نقل کرد و گفت خودم عثمان بن عفان را دیدم که از محل خانه غطیش تابوت مادرش را بر دوش داشت و همچنان آن را بر دوش می‌داشت تا در محل نماز گزاردن بر جنازه‌ها بر زمین نهاد، و می‌گفت پس از اینکه مادرش را به خاک سپرد او را دیدم که کنار گورش ایستاده و برای او دعا می‌کند.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که عثمان و ولید برادران مادری‌اند و از سوی دیگر نواده‌های عمه حضرت خنی مرتبت هستند.

## ام کلثوم دختر عقبه

بن ابی معیط بن ابی عمرو بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش اروی دختر کریر بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است.

ام کلثوم در مکه مسلمان شد و پیش از هجرت بیعت کرد و نخستین بانویی است که پس از هجرت حضرت ختمی مرتبت به مدینه هجرت کرده است، و هیچ بانوی قرشی را جز او نمی‌شناسیم که از میان پدر و مادر خود مسلمان شود و به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند، او به تنهایی از مکه بیرون آمد و با مردی از قبیله خزاعه همراه و همسفر شد و در آغاز صلح حدیبیه به مدینه رسید.

دو برادرش ولید و عماره از پی او راه افتادند و فردای روزی که او به مدینه رسیده بود به مدینه رسیدند و گفتند ای محمد! به شرط و پیمانی که با ما بسته‌ای وفا کن. ام کلثوم گفت ای رسول خدا من زنی ضعیف و همانگونه که می‌دانی ناتوانم مرا پیش کافران برمی‌گردانی که در دین من مرا به فتنه دراندازند و مرا بر آن کار شکیبایی نیست. خداوند متعال در صلح حدیبیه در مورد زنان پیمان گرفته و درباره‌ی ایشان دستور آزمودن ایمان آنان را داده و همگان به آن راضی شده‌اند، و درباره‌ی ام کلثوم این آیه نازل شد که می‌فرماید «پس آنان را بیازمایید و خدای به ایمان آنان آگاه‌تر است»<sup>۱</sup> پیامبر (ص) او را آزمود و پس از او زنان دیگر را نیز آزمودند و چنین بود که به زنها بگویند سوگند بخورند که چیزی جز دوستی خدا و رسول خدا و اسلام آنان را از مکه بیرون نیاورده است و به هوای شوهر و مال بیرون نیامده‌اند و چون این سخن را می‌گفتند آنان را پیش مسلمانان نگه می‌داشتند و به خانواده‌شان - که کافر بودند - مسترد نمی‌کردند.

پیامبر (ص) به ولید و عماره پسران عقبه - برادران ام کلثوم - فرمود همانگونه که می‌دانید خداوند درباره‌ی برگرداندن زنان مفاد عهدنامه را درهم شکسته است و آن دو برگشتند.

ام کلثوم را شوهری نبود و چون به مدینه آمد زید بن حارثة بن شراحیل او را به

۱. بخشی از آیه دهم، سوره شصم - منتحنه. و برای آگاهی بیشتر باید به تفاسیر مراجعه کرد که درباره‌ی چگونگی سوگند خوردن آنان توضیح بیشتری داده‌اند.



همسری گرفت و ام کلثوم برای او فرزند آورد و در حالی که ام کلثوم همسرش بود در جنگ موته شهید شد، پس از زید بن حارثه، زبیر بن عوام بن خویلد ام کلثوم را به همسری گرفت و او زینب را برای زبیر زایید.

زید بن هارون از گفته عمرو بن میمون از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط همسر زبیر بن عوام بود و در زبیر نسبت به زنان تندی و خشونت بود و ام کلثوم زندگی با زبیر را خوش نمی داشت و چند بار از او تقاضای طلاق کرد و زبیر نمی پذیرفت، در حالی که دردهای مقدمات زایمان ام کلثوم را فرا گرفته بود و زبیر از آن آگاه نبود ام کلثوم باز تقاضای طلاق و در آن باره پافشاری کرد، زبیر که سرگرم وضو گرفتن برای نماز بود او را طلاق داد، ام کلثوم از خانه زبیر بیرون رفت و همان روزها نوزاد خود را زایید، یکی از خویشاوندان زبیر او را دید و آگاهش ساخت که ام کلثوم بار بر زمین نهاد، زبیر گفت او مرا فریب داد خدایش فریب دهد! و به حضور پیامبر آمد و موضوع را به عرض ایشان رساند، فرمود فرمان خدا در قرآن این حکم را روشن کرده و بر آن پیشی گرفته است، باید دوباره از او خواستگاری - او را عقد - کنی، زبیر گفت او هرگز پیش من بر نخواهد گشت.

واقعی می گوید، سپس عبدالرحمان بن عوف ام کلثوم را به همسری گرفت و برای او ابراهیم و حمید را زایید. عبدالرحمان بن عوف در حالی که ام کلثوم همسرش بود درگذشت و سپس عمرو بن عاص ام کلثوم را به همسری گرفت و او در خانه عمرو بن عاص درگذشت. خالد بن مخلد ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن عبدالعزیز از ابن شهاب برای ما حدیث کرد که می گفته است \* مشرکان به روز صلح حدیبیه با پیامبر (ص) شرط کردند و گفتند هر کس از ما به شما پیوندد هر چند که بر دین شما باشد باید او را به ما مسترد داری و هر کس هم از پیش تو پیش ما آمد او را برمی گردانیم، گوید پیامبر (ص) کسانی را که می آمدند و مسلمان هم بودند برمی گرداند، هنگامی که ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط به مدینه هجرت کرد دو برادرش آمدند و می خواستند او را با خود ببرند و به مکه برگردانند خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

«ای آنان که ایمان آوردید، هرگاه زنان مؤمن پیش شما آمدند هجرت کنندگان،